

**موضوع تحقیق : پیامدهای منع احادیث پیامبر**

**استاد** : جناب آقای **کریمی**

**محقق** : علیرضا **دارسی** آرانی

شماره دانشجویی : 88522172

|  |
| --- |
| **مقدمه**  از آنجا که دین مقدس اسلام آخرین و کامل‌ترین دین الهی می‌باشد، برای رشد و تعالی انسان­ها، چه در بعد فردی و چه در بعد اجتماعی، برنامه­ها و احکام جامعی را در نظر گرفته است؛ که در این میان، سنت به عنوان دومین منبع معارف اسلامی علاوه بر اینکه مبین و مفسر قرآن کریم به شمار می­رود، نقش مهمی نیز در تبیین و شناساندن احکام و معارف اسلامی ایفا می­کند.  علی­رغم اینکه وجود سنت در کنار قرآن به خاطر تبیین حقایق قرآنی، ضرورتی انکار ناپذیر است؛ و از سوی دیگر پیامبر اعظم علیه السلام و ائمه معصومین( همواره به فراگیری، حفظ و نشر احادیث ترغیب و تشویق می‌فرمودند؛ متأسفانه بعد از رحلت پیامبر اعظم علیه السلام بنا به دلایلی، نقل، کتابت و نشر احادیث ممنوع گشت و این امر ضربه‌ی سنگین و جبران ناپذیری بر پیکره­ی امت اسلامی وارد نمود. به طوری که با گذشت قرن‌های متمادی هنوز هم امت اسلامی از آن رنج می‌برد.  حال با توجه به اهمیت و جایگاه رفیع سنت، این سؤال مطرح می‌گردد که:  1- چه عواملی موجب ممنوعیت تدوین و نقل احادیث گشت؟  2- ممنوعیت احادیث چه پیامدهایی را به بار آورد؟  این مقاله در صدد است به طور گذرا به این دو پرسش پاسخ دهد.  **مفهوم سنت**  واژه­ی «سنّت» در لغت به معناى «روش و طریقه» به کار رفته است.[2]  در قرآن کریم نیز کلمه­ی «سنّت» به همین معنى استعمال شده است: «سنّت الله الّتى قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا»[3]  خدا روشی ثابت و قطعی مقرر کرده است که از پیش جاری بوده است، و هرگز برای روش خدا تغییر و تبدیلی نخواهی یافت.  در روایات متعددی نیز واژه­ی «سنت» به معنای روش و طریقه به کار رفته است؛ از جمله در روایتی پیامبر اعظم علیه السلام می­فرمایند:  «من سنّ سنة حسنة فله أجرها و أجر من عمل بها الى یوم القیامة من غیر ان ینقص من اجورهم شیء»[4]  هرکس شیوه­ى نیکی بنیان بگذارد، پاداش عمل به آن و پاداش تمام کسانى که تا قیامت به آن عمل کنند را خواهد برد، بی­آنکه از پاداش آنها کاسته شود.  واژه­­ی «سنّت» در اصطلاح فقهای اسلامی (اعم از شیعه و سنی) عبارتست از: قول، فعل و تقریر پیامبر اعظم علیه السلام؛ اما از آنجای که شیعه، قائل به عصمت اهلبیت هستند و معتقدند که امیرمؤمنان حضرت على علیه السلام و فرزندان معصوم آن حضرت، از سوى خداوند به مقام امامت تعیین و منصوب گردیده اند؛ لذا گفتار و اعمال آنان را همانند گفتار و اعمال پیامر اعظم علیه السلام حجت و واجب الاتباع می­دانند؛ و دقیقا به همین جهت است که فقهای شیعه، دامنه­­ی «سنّت» را گسترده و وسیع مى دانند و مى گویند: السنّة «قول المعصوم و فعله و تقریره»[5]  سنّت عبارتست از: قول، فعل و تقریر معصوم( «اعم از پیامبر اعظم علیه السلام و ائمه معصومین(».  **اهمیت و جایگاه سنت در اسلام**  سنّت، در اسلام از جایگاه ویژه و رفیعی برخوردار است؛ به گونه­ای که بعد از قرآن کریم، دومین منبع و سرچشمه­ی احکام و معارف اسلامى به شمار مى رود.  امام صادق علیه السلام درحدیثی به جایگاه رفیع سنت اشاره نموده و می‌فرمایند:  «ما من شیء الا (و قد ورد )فیه کتاب أو سنة»[6]  هیچ چیزی نیست مگر آن که حکم آن در کتاب یا سنت بیان شده است.  شکی نیست که قرآن کریم به عنوان معجزه­ی جاوید پیامبر اعظم علیه السلام فقط کلیات را بیان نموده است و نیاز به مفسر و مبین دارد، زیرا بسیارى از احکام اسلامى یا اصلاً در قرآن بیان نشده «مانند: دیه عین، دیه نفس، تحریم جمع بین زوجه و عمه و خاله  وى، حرمت پوشیدن ابریشم بر مرد و... »[7] و یا اگر بیان شده به طور کلى ذکر شده؛ از باب نمونه، حکم وجوب صلاة در قرآن ذکر شده؛ اما اینکه چند رکعت باید به جا آورد؟ در چه زمانی و با چه شرایطی باید آن را انجام داد؟ قرآن، متذکر این جزئیات نشده است؛ بلکه تبیین و تفسیر آن را به سنت محول نموده است.  **سفارش پیامبر اعظم(ص) به حفظ و تدوین حدیث**  از آنجا که سنت در رشد و تعالی جامعه اسلامی و به خصوص در استخراج احکام شرعی، نقش مهم و چشمگیری ایفا می‌کند؛ لازم بود که تدبیری سنجیده شود که این منبع خروشان به نسل‌های اینده نیز انتقال یابد تا آنان نیز از این منبع گرانبها، بهره­مند شده و با تکیه بر آن در صراط مستقیم گام بردارند.  در همین راستا، رسول اعظم علیه السلام همواره به یادگیرى و حفظ حدیث تأکید مى فرمودند. احادیث فراوانی که مسلمین را به این مهم، فراخوانده است، گواه بر این مسأله است.  قال رسول اللّه6: «من حفظ من أمتى أربعین حدیثا، ینتفعون بها، بعثه الله یوم القیامة فقیها عالما».[8]  بسیارى از فقهای اسلامی، براى اینکه به مضمون این حدیث عمل کرده باشند، اقدام به تألیف کتاب «چهل حدیث» مى نمودند.  به خاطر سفارشات و توصیه‌های پیامبر اعظم علیه السلام و ائمه معصومین بود که مسلمانان نسبت به حفظ حدیث، اهتمام می‌ورزیدند به گونه­ای که «برخی از راویان نزدیک به سی هزار حدیث را حفظ کرده بودند که یکی از آنها محمد بن مسلم است.»[9]  همچنین پیامبر گرامى اسلام6 بر تدوین و کتابت حدیث نیز تأکید ویژه اى داشتند:  «شکا رجل إلی النبی6 سوء الحفظ، فقال: استعن بیمینک».[10]  مردی نزد پیامبر از ناتوانی خود در حفظ شکایت کرد؛ رسول خدا فرمود: حفظ را با دست راست یاری کن! یعنی آنچه را می‌شنوی بنویس!  همچنین از حضرت رسول اکرم6 نقل شده است که فرمودند:  «قیدوا العلم بالکتابة»[11]  دانش را با نوشتن، در بند کشید.  عبد الله بن عمرو می‌گوید: من هرچه از پیامبر صلی الله علیه و آله می­شنیدم، یادداشت می‌کردم، تا اینکه قریش مرا از این کار نهی کردند؛ جریان را به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردم و حضرت فرمود:  «اکتب، فوالذى نفسى بیده، ما خرج منى إلاّ حق.»[12]  بنویس، قسم به کسی که جانم به دست اوست، چیزی به غیر از حق نمی گویم.  به پیروی از سفارشات و ترغیب­های پیامبر اعظم علیه السلام مبنی بر کتابت احادیث، صحابه قلم بدست گرفته و کتابهای حدیثی متعددی را به رشته‌ی تحریر در آوردند. که در این میان می‌توان از صحیفه امیرمؤمنان علیه السلام نام برد؛ «صحیفه ای که هم در منابع شیعه از آن سخن گفته شده و هم در منابع اهل سنت به آن استتناد شده و بخشی از احکام فقهی آن در ابواب مختلف منابع حدیثی فقه به عنوان احادیث منقول ازصحیفه امیرمؤمنان علی علیه السلام ارائه و نقل گردیده است.»[13]  حتی بعضى از محققین نزدیک به پنجاه نفر صحابى را نام مى برند که آنان به نوشتن و کتابت احادیث اقدام نموده اند؛ از جمله: «فاطمه زهر سلمان فارسى، جابر بن عبدالله انصارى، عبدالله بن عباس، أبو رافع، اسماء بنت عمیس، أنس بن مالک و...»[14]  «دکتر نور الدین عتر» که از عالمان علوم حدیث است، در زمینه‌ی تدوین و کتابت حدیث توسط صحابه مى نویسد:  «روایات فروانى در حد تواتر از صحابه نقل شده است که همه، وقوع کتابت حدیث نبوى در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله را اثبات مى کند.»[15]  با توجه به منابع تاریخی به وضوح روشن می گردد که: کتابت و نوشتن احادیث در عصر پیامبر6 نه تنها امری رایج بوده است بلکه شخص پیامبر6 به مسلمانان سفارش و توصیه مى فرمودند که احادیث را بنویسند.  **بهانه‌های خلفا در رابطه با منع تدوین و نشر حدیث**  على رغم سفارشات و توصیه های پیامبر اعظم علیه السلام مبنی بر حفظ، نقل و کتابت احادیث، متأسفانه بعد از رحلت آن بزرگوار، خلفا، نبرد خصمانه اى را با احادیث نبوى آغاز کردند؛ سالهاى متمادى «سنّت» متروک ماند و چنان جو خفقان و دهشتناکى بر جامعه­ی اسلامى سایه افکنده بود، که بیان احادیث ناب محمّدى(ص) جرم محسوب می‌گردید و راویان حدیث شکنجه و زندانى مى شدند؛ و حتی هزاران حدیث مکتوب را در آتش سوزاندند، به همه­ی ارگان­ها بخشنامه کردند که کسى حق نقل و تدوین احادیث را ندارد، حتّى براى جلوگیرى از نشر احادیث، به صحابه اجازه خروج از مدینه را نمى دادند.  اولى و دومى، اولین کسانى بودند که پرچم مبارزه با احادیث نبوى6 را به دست گرفتند.  ذهبى مى گوید:  «قالت عائشة: جمع ابی الحدیث عن رسول الله6 و کانت خمسمائة حدیث.... فدعا بنار فحرقها.»[16]  عایشه مى گوید: پدرم پانصد حدیث از رسول خدا6 جمع کرده بود و همه را آتش زد!!!  خلیفه دوم نیز پس از به خلافت رسیدن، تمام تلاش خویش را در جهت ممانعت از نقل، کتابت و نشر احادیث به کار بست؛ وی به ممنوعیت کتابت حدیث اکتفا نکرد، بلکه دستور سوزاندن حدیث را نیز صادر کرد: «من کان عنده منها شیء فلیمحه».[17]  از میان بردن احادیث ضربه جبران ناپذیری بر امت اسلامی وارد ساخت، به گونه‌ای که هنوز امت اسلامی از آن رنج می‌برد.  اهل سنت براى توجیه ممنوعیت تدوین احادیث، به دلایلی تمسک می‌کنند که در این بخش به برخی از آنها اشاره می‌شود:  **1ـ اختلاط حدیث با قرآن:**  یکى از دلایل عمده­ی آنان مبنى بر عدم جواز تدوین حدیث، اینست که: اگر حدیث را بنویسم با قرآن مخلوط مى شود!!!  «ان عمر بن الخطاب اراد ان یکت السنن فاستشار فی ذلک اصحاب رسول الله6، فاشاروا علیه ان یکتبها، فطفق عمر یستخیر الله فیها شهرا، ثم اصبح یوما و قد عزم الله له. فقال: انی کنت اردت ان اکتب السنن، و انی ذکرت قوما کانوا قبلکم کتبوا کتبا فاکبوا علیها فترکوا کتاب الله تعالی، و انی والله لا البس کتاب الله بشیء ابدا»[18]  اهل سنت با این ادعا قرآن را که کلام خداوند است، هم تراز سنّت قرار داده اند؛ به گونه اى که نوشتن سنّت را موجب اختلاط آن با قرآن مى دانند.  این توجیه از جهاتی قابل مناقشه است؛  اولاً: این ادعا با «تحدی» نمودن قرآن ناسازگار است. قرآن کریم «صریحا همه­ی جهانیان را بدون استثناء دعوت به مقابله با قرآن کرده است و می‌گوید اگر فکر می‌کنید که قرآن سخن خدا نیست و ساخته مغز بشر است، شما هم انسان هستید، همانند آن را بیاورید!!!»[19]  «قل لئن اجتمعت الإنس و الجن علی أن یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا»[20]  ثانیاً: پذیرفتن این دلیل، مستلزم تحریف قرآن است و حال آنکه خداوند صریحاً فرموده است که در قرآن تحریف راه ندارد:  «إنا نحن نزلنا الذکر و إنا له لحافظون»[21]  **2ـ نوشتن احادیث موجب متروک ماندن قرآن مى شود:**  یکی دیگر از توجیهات اهل سنت در ممنوعیت تدوین حدیث اینست که نوشتن احادیث موجب مى گردد که اذهان مسلمانان مشغول احادیث گشته و در نتیجه از قرآن غافل شوند.[22]  در ضعف این دلیل همین کافی است که اگر نوشتن احادیث موجب متروک ماندن قرآن می‌شود، نباید تا این زمان که بیش از 1400 سال از ظهور آن می­گذرد، چیزی از قرآن باقی می­ماند؛ به خصوص در این عصر، که کتب حدیثی آن هم در تیراژهای بسیار بالا، وارد بازار شده و در دسترس علاقمندان قرار می‌گیرد.  بلکه دقیقا قضیه بر عکس آن چیزی است که آنها ادعا می‌کنند، به این معنی که: نوشتن احادیث نه تنها سبب متروک ماندن قرآن نشده است، بلکه عاملی در جهت ترویج قرآن نیز محسوب می‌گردد. و مسلمانان به خصوص با خواندن احادیث که در زمینه­ی ثواب تلاوت قرآن وارد شده است، شوق و علاقه­ی شان به قرآن چند برابر می‌شود.  **علت اصلی منع تدوین احادیث**  گرچه اهل سنت براى توجیه منع کتابت حدیث، علل مختلفى را بیان کرده اند؛ اما اگر به دور از هرگونه تعصب جویاى حقیقت باشیم، خواهیم دید که هیچکدام از این علل، نمى تواند مانع تدوین حدیث شود.  در حقیقت عامل اصلی که منجر به ممنوعیت تدوین حدیث گشت، این که منع تدوین حدیث، ریشه‌ی سیاسى داشت.  پیامبر گرامى اسلام6، در فضل امیر مؤمنان حضرت على علیه السلام و اهلبیت علیه السلام مطالبى زیادى را بیان فرموده‌اند که تبرّکا به چند نمونه اشاره مى شود:  1- هنگام که پیامبر6 اقوام و خویشان خویش را به اسلام دعوت نمود در حضور همگان فرمود: «إن هذا أخى و وصیى و خلیفتى فیکم فاسمعوا له و أطیعوا»  2- در جریان جنگ احزاب فرمود: «ضربة على یوم الخندق أفضل من عبادة الثقلین»  3- در جاى دیگر پیامبر6 فرمود: «أما ترضى أن تکون منى بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبى بعدى»  4- در حجة الوداع و در غدیر خم در حضور همگان پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من کنت مولاه، فهذا على مولاه»  از این نمونه احادیث بسیارند؛ این احادیث به خوبى بیانگر این مطلب است که پیامبر6 در هر موقعیت و فرصتی که پیش مى آمد حضرت على علیه السلام را به عنوان وصى و جانشین بلافصل خویش، معرفى مى نمود و مسلمانان را به پیروى و اطاعت از او سفارش می‌نمود.  به خوبى روشن است که اینگونه احادیث منافع و موقعیت خلفا را به شدت تهدید مى نمود. اگر احادیث، نوشته مى شد و به دست آیندگان مى رسید دیگر نوبت به خلافت آنها نمى رسید.  بنابراین عوامل سیاسى خلفا را بر آن داشت که براى حفظ موقعیت خود و براى رسیدن به خلافت، احادیث نبوى را هدف قرار داده و از نقل، انتشار و کتابت آنها به شدّت جلوگیرى نمودند.  **پیامدهاى منع تدوین حدیث**  خلفا شعار مى دادند «حسبنا کتاب الله»، و خودشان را بى نیاز از «سنّت» مى دانستند و در نتیجه از نقل، کتابت و انتشار «سنّت» جلوگیرى نمودند.  اما متأسفانه منع تدوین و کتابت احادیث موجب گردید که احادیث نبوى، در زمینه هاى فکرى و اعتقادى و... به دست آیندگان نرسد، در نتیجه دست مسلمانان از سنّت که مبیّن و مفسّر قرآن و یکى از مهمترین منابع تشریع محسوب مى گردد کوتاه شود؛ کسانى که «حسبنا کتاب الله» را شعار مى دادند از قرآن برداشت هاى مختلفى مى کردند و در نتیجه فرقه هاى رنگارنگ یکى پس از دیگرى بوجود آمدند.  بنابراین یکى از پیامدهاى مصیبت بار منع و جلوگیرى از نقل و کتابت احادیث، به وجود آمدن فرقه هاى رنگارنگ با عقاید مختلف فکرى و اعتقادى است.  **نتیجه**  وجود سنت در کنار قرآن، به عنوان دومین منبع معارف اسلامی، ضرورتی انکار ناپذیر است، چرا که قرآن فقط کلیات را بیان نموده است و تفسیر و تبیین آن، به سنت محول شده است.  علی‌رغم جایگاه رفیع سنت، و با وجود اینکه پیامبر اعظم علیه السلام همواره به کتابت و تدوین احادیث سفارش می‌کردند، خلفای وقت با تدوین احادیث مخالفت ورزیده و مانع آن گشتند.  اهل سنت برای سرپوش گذاشتن بر اعمال آنان، به دلایلی تمسک نموده‌اند که هیچکدام نمی‌تواند مانع تدوین حدیث شود، و اگر منصفانه و به دور از هرگونه تعصب و غرض‌ورزی، جویای حقیقت باشیم به این نتیجه خواهیم رسید که ممنوعیت تدوین حدیث ریشه‌ی سیاسی دارد، آنان احادیثی را که بیانگر فضائل و مناقب اهلبیت( بودند مانع رسیدن به اهداف‌شان می‌دانستند، و برای از بین بردن این موانع، دستور ممنوعیت تدوین احادیث را صادر کردند. |

##### پیامدهای منع نقل حدیث

|  |
| --- |
| با رحلت پیامبر اکرم(ص) بعد از 23 سال تلاش برای هدایت و سازندگی جامعه اسلامی، مسائل انحرافی فراوانی همچون: غصب خلافت، غصب فدک و اهانت به فاطمه زهرا(س) پیش آمد و نقل و تدوین احادیث پیامبر اکرم ممنوع شد و حتی به بهانه‌های واهی، آن را به آتش کشیدند که خسارت‌های جبران‌ناپذیری به جامعه اسلامی بلکه جامعه بشری وارد کرد؛ چرا که مجموعه سخنان پیامبر اکرم(ص) که طی 23 سال گرد‌آمده بود و گنجینه نفیسی از رهنمودها، هدایت‌ها و حکمت‌ها را تشکیل می‌داد، از بین رفت. البته جامعه تشیع به برکت وجود امامان خویش سخنان رسول خدا(ص) را از طریق آنان شنید و بهره برد، امّا بخش دیگر جامعه اسلامی بر اثر برخی تعصّبات، نتوانست بهره‌ کاملی از احادیث آن حضرت ببرد.  آنچه پیش رو دارید، بررسی گذرای نتایج و پیامدهای این حرکت شوم است که جامعه اسلامی دچار آن گشت. بهانه منع حدیث شعار اصلی پایه‌گذاران منع نقل و تدوین احادیث، در همان روزهای اول رحلت پیامبر(ص) «حَسْبُنا کِتابُ اللهِ» بود. البته این شعار به شیوه ظریف و هوشمندانه‌ای مطرح می‌شد که نمونه‌های زیر نشان دهنده این حرکت خزنده بود.  1. ابن وهب می‌گوید: «از مالک شنیدم که می‌گفت: عمر بن خطاب اراده کرده که احادیث را بنویسد ـ و شاید آنها را نوشت! ـ سپس گفت: لا کِتابَ مَعَ کِتابِ اللهِ؛ با کتاب خدا نوشته‌ای لازم نیست؛ این همان شعار «حَسْبُنا کِتابُ اللهِ» است که از زبان عمر نقل شده است».[23]  راویان این حدیث می‌خواهند بگویند که منع حدیث، بر اساس برنامه از پیش طرح‌ریزی شده نبود، بلکه این فکر ناگهان به اندیشه بس بلند عمر! آمد. ولی آنان به این نکته توجه نکرده‌اند که همین نقل نیز می‌رساند که در زمان پیامبر اکرم(ص) تدوین احادیث منعی نداشت.  2. یحیی بن جعده می‌گوید: «عمر اراده کرد که سنّت را بنویسد و آن را نوشت. سپس رای او عوض شد و آن گاه به شهرها نوشت: در نزد هر کسی که چیزی از سنّت هست، آن را محو کند».4]2]  3. محمد بن سعد نقل کرده است: «عمر بن خطاب تصمیم گرفت که سنّت را بنویسد و یک ماه در این باره، از خدا طلب خیر کرد! سپس تصمیم گرفت که نوشتن حدیث را نهی کند و گفت: من گروهی را به یاد آوردم که چیزهایی را نوشتند و یادداشت کردند و به آن روی آوردند و توجه کردند و کتاب خدا را ترک گفتند»[25] شدت عمل در منع نقل حدیث اگر به راستی عمر به این نتیجه رسید که سنّت را ننویسد، این فکر برای خود او اعتبار داشت و اگر واقعاً نقشه‌های خطرناک‌تری پشت سر این نقشه نبود، چرا در منع نقل حدیث این همه شدّت عمل به خرج داد؟ به نمونه‌هایی در این‌باره توجّه کنید: 1. حبس صحابه سعید بن ابراهیم از پدرش نقل کرده است: «عمر به ابن مسعود و ابودرداء و ابوذر گفت: نقل حدیث از پیامبر برای چیست؟ و من گمان می‌کنم آنان را در مدینه حبس کرد تا از دنیا رفت».[26] 2. تأکید بر عدم نقل حدیث صالح بن ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف از پدرش نقل کرده است: «سوگند به خدا، عمر از دنیا نرفت، مگر اینکه اصحاب رسول خدا را از مدینه گرد آورد که عبارت بودند از: عبدالله بن حذافه، ابودرداء، ابوذر و عقبة بن عامر، و به آنها گفت: چرا احادیث رسول خدا را در بلاد منتشر کرده‌اید؟  گفتند: ایا ما را از آن نهی می‌کنی؟ گفت: نه! (ولی) نزد من بمانید. سوگند به خدا، مادام که زنده‌ام، نباید از من جدا شوید. پس آنها را در مدینه نگه داشت تا از دنیا رفت».[27]  ایا واقعاً عمر راست می‌گفت که آنها را نهی نمی‌کند؟ اگر چنین است، پس چرا آنها را نگه‌داشت؟!  قرظة بن کعب گوید: «عمر بن خطاب، ما را به کوفه روانه کرد و تا موضعی که آن را «احراز» می‌گفتند، مشایعت کرد و سپس گفت: می‌دانید چرا شما را مشایعت کردم؟  گفتیم: به خاطر حق رسول خدا و حق انصار.  گفت: با شما آمدم تا مطلبی را بگویم و شما آن را حفظ کنید. شما نزد گروهی می‌روید که با قرآن انس دارند. هنگامی که شما را ببینند، متوجه شما می‌شوند و می‌گویند: اینان اصحاب رسول خدا هستند. پس روایت کمتری از رسول خدا نقل کنید و من با شما همراه و شریک خواهم بود».[28]  قرظه می‌گوید: «وقتی به عراق رفتم، مردم گفتند: برای ما حدیث بگو. گفتم: عمر، ما ر از نقل حدیث نهی کرده است».  ابوبکر بن عیاش گوید: از ابو حصین شنیدم که می‌‌گفت: «عمر هنگامی که عمّال خود را به جایی می‌فرستاد، آنها را همراهی می‌کرد و در ضمن دستور می‌داد که فقط قرآن را مورد توجه قرار دهند و از نقل احادیث محمد(ص) پرهیز کنند».[29] 3. جلوگیری از تفسیر قرآن ابوجعفر طبری در تاریخ خود نقل کرده است: «عمر می‌گفت: قرآن را به حال خود گذارید و آن را تفسیر نکنید. از رسول خدا هم کمتر حدیث نقل کنید و من شریک شما خواهم بود».[30] 4. توبیخ ناقلان حدیث عمر به نهی و حبس افراد اکتفا نکرد، بلکه گاهی، افراد را توبیخ می‌کرد و می‌زد. ذاذان نقل کرده است: «عمر از مسجد بیرون آمد و با گروهی برخورد کرد که گرد مردی اجتماع کرده‌ بودند. سؤال کرد: او کیست؟ گفتند: ابی بن کعب است که در مسجد برای مردم حدیث نقل می‌کرد و مردم بیرون آمده‌اند تا از او سؤال کنند. تازیانه خود را بر سر ابی بن کعب زد. اُبی گفت: ای امیرالمؤمنین! چه می‌کنی؟  عمر گفت: عمداً می‌کنم (و می‌زنم). تو نمی‌دانی که این عمل، تو را مفتون و این جماعت را خوار و ذلیل می‌کند؟»[31]  عمر نه تنها از نقل حدیث نهی می‌کرد، بلکه پرسش از علت و حکمت احکام را نیز نهی کرد؛ به طوری که کسی جرئت پرسش از اهل حدیث را نداشت و اگر کسی هم می‌پرسید، اصحاب جرئت بیان فلسفه احکام را نداشتند. محیط چنان اختناق آور بود که اگر کسی از حکمت احکام می‌پرسید، او را خارجی (حروری) خطاب می‌کردند؛ همان گونه که عمر «صبیع» را به خاطر پرسش تبعید کرد و دستور داد کسی با او همنشین نشود[32] و همفکران خلیفه نیز او را به خوبی در این مسئله کمک می‌کردند.  بیهقی گوید: «زنی نزد عایشه آمد و گفت: چرا زن حائض باید روزه را قضا کند و نماز را قضا نکند؟ عایشه به او گفت: تو حروری ( و از خوارج) هستی! آن زن گفت: من حروری نیستم، ولکن سؤال می‌کنم.  عایشه گفت: آن در زمان پیامبر بود که ما به قضای روزه امر شدیم؛ ولی به قضای نماز امر نشدیم».[33]  اما به برکت وجود اهل بیت(ع)، در میان شیعیان سؤال و جواب آزاد بود و حکمت‌های احکام بیان می‌شد. در همین زمینه از آن بزرگواران نقل شده که حکمت قضای روزه (بر زن) این است که چون در سال، روزه یک ماه بیشتر واجب نیست، باید قضای آن را بگیرد؛ ولی نماز، در هر شب و روز واجب است و به این جهت قضا ندارد.[34] دو پرسش اساسی قبل از پرداختن به پیامدهای منع نقل حدیث، خوب است دو پرسش زیر را مطرح کنیم:  1. حاکمان بعد از پیامبر اکرم(ص) با چه حقی دست به منع نقل حدیث زدند، ب اینکه این امر (نقل حدیث) در زمان خود پیامبر(ص) مرسوم بود و در منابع عامّه، روایاتی وجود دارد که این امر را تایید می‌کند که به دو نمونه اشاره می‌شود:  یک. عبدالله بن عمرو بن عاص گوید: «قریش به من گفتند: تو از رسول خدا حدیث می‌نویسی، در حالی که او بشری است همانند دیگر افراد که غضب می‌کند. رسول خدا(ص) به لب‌های خود اشاره کرد و فرمود: وَالَّذی نفسی بِیدِهِ ما یخْرُجُ مِمّا بَینَهُما اِلاّ حَقٌّ فَاکْتُبْ؛ قسم به کسی که جانم در دست اوست، چیزی از میان لب‌های من خارج نمی‌شود، مگر اینکه حق است. پس (احادیث را) بنویس».[35]  دو. به سند صحیح از عمر بن شعیب و او از پدرش و جدّش نقل کرده است که می‌گوید: «به رسول خدا گفتم: «اَکْتُبُ کُلَّ ما اسمعُ مِنْکَ؟ قال رَسوُل اللهِ(ص): نَعَم. قال: فی الرِّضا وَ الغَضَبِ؟ قالَ: نَعَمْ فَإِنّی لا أَقولُ إلاّ الْحَقّ؛ (مرا اذن می‌دهی که) آنچه از شما می‌شنوم، بنویسم؟ فرمود: آری. گفتم: در حال رضا و غضب؟ فرمود: آری؛ زیرا من جز حق چیزی نگویم».[36]  سه. عبدالله بن عمر گوید: «از رسول خدا در مورد نوشتن آنچه از او می‌شنوم، اجازه گرفتم. آن حضرت نیز به من اذن داد. بدین جهت آنچه شنیده بودم، نوشتم و آن را آوردم و به رسول خدا(ص) گفتم: احادیثی می‌شنوم و دوست دارم آنها را حفظ کنم. ایا آنها را بنویسم؟ رسول خدا فرمود: آری».[37]  وقتی فرزند عمر، این حدیث را نقل کرده است، حاکمان وقت با چه دلیلی نقل و تدوین حدیث را منع کرده و ننوشتن حدیث را نشانه ورع و احتیاط پنداشته‌اند؟!  البته این، اولین و آخرین اجتهاد در مقابل نصی نیست که تاریخ از خلیفه دوم سراغ دارد، بلکه ده‌ها مورد دیگر را نیز در صفحات تاریخ از او می‌توان مشاهده کرد.[38]  2. با منع نقل و تدوین حدیث ، بخش مهمّی از سنّت پیامبر اکرم(ص) در حیطه تاریخ عامّه از بین رفت و آنچه هم به آنها رسیده، ناقص و یا متناقض است، با این حال چگونه عامّه، خود را اهل سنّت می‌خوانند؛ کدام سنّت؟! سنتی که دو خلیفه آن را از بین بردند؟  اما شیعه می‌تواند خود را اهل سنّت بداند؛ چرا که سنّت صحیح پیامبر اکرم(ص) از سوی اهل بیت(ع) به شیعه انتقال داده شده است. پیامدهای ممنوعیت حدیثیک. سوزاندن احادیث بعد از جاافتادن سنّت سیئه منع نقل و تدوین حدیث، اولین زیان آن، آتش زدن احادیث تدوین شده و شکنجه و آزار تدوین‌کنندگان آن بود.  به نمونه‌هایی از روایاتی که آتش سوزی حدیث را بیان می‌کند، توجه کنید:  1. عایشه گوید: «پدرم پانصد حدیث از رسول خدا ر جمع کرد. شبی دیدم که او در بستر نمی‌خوابد. اندوهناک شدم و به او گفتم: ایا بیمار هستی یا اینکه فکر چیزی تو را از خواب منع کرده است؟ صبح روز بعد به من گفت: دخترم! احادیثی که نزد توست، بیاور. وقتی آوردم، آنها را سوزاند. گفتم: چرا سوزاندی؟ گفت: ترسیدم بمیرم و این احادیث نزد من باشد، ولی آن گونه که به من فرموده، نباشد[39] و من آن را نقل کرده باشم[40] (در واقع درست نقل نکرده باشم).  این عمل ابوبکر را با رفتار فاطمه(س) در حفظ حدیث مقایسه کنید که فاصله از زمین تا آسمان است.  شخصی از مؤمنان مدینه، روایتی را از حضرت زهرا(س) درخواست کرد. حضرت به فضّه فرمود: «آن روایت را که بر کاغذی نوشته شده است، بیاور. پس از جستجوی زیاد، حدیث را پیدا نکرد. حضرت زهرا(س) ناراحت شد و فرمود: وای بر تو، بگرد و پیدا کن؛ زیرا ارزش این حدیث نزد من برابر با ارزش حسن و حسین است».[41]  2. عبدالله بن العلاء گوید: «از قاسم خواستم تا احادیثی را بر من املا کند. گفت: احادیث در عصر عمر زیاد شد. پس، از مردم خواست که آن احادیث را بیاورند. وقتی آوردند، دستور داد آنها را بسوزانند».[42]  3. عمر به همه شهرها نوشت: «نزد هر کس حدیث هست، باید نابودش کند».[43]  4. محمد بن ابوبکر نقل کرده است: «در زمان عمر احادیث زیاد شد. وقتی آنها را به نزدش آوردند، دستور داد تمامشان را بسوزانند».[44]  به قدری این مسئله شدّت یافت که راویان به خود جرئت و اجازه نقل احادیث را نمی‌‌دادند. به دو نمونه توجه کنید:  شعبی می‌گوید: «یک سال با پسر عمر (عبدالله) همنشین بودم. از وی، حتی یک حدیث هم از پیامبر(ص) نشنیدم».[45]  سائب بن یزید می‌گوید: «از مدینه تا مکه با سعد بن مالک همسفر بودم. در طول سفر، حتی یک حدیث از پیامبر(ص) نقل نکرد».[46]  راستی، خلفا با این اعمال خطرناک و زیان‌آور به دنبال چه بودند؟ و چرا این فاجعه عظیم را به وجود آوردند؟  هر خردمندی که کمترین اطلاعی از اوضاع جامعه بعد از رحلت پیامبر اکرم(ص) و داستان غصب خلافت داشته باشد، به خوبی می‌تواندحدس بزند که این اعمال ناشایست بیشتر برای آن بود که احادیث مربوط به امامت و ولایت و همین طور تفسیر ایات مربوط به امامت و ولایت نابود شوند و برای همیشه از بین بروند، و خیال آنها تا ابد راحت شود. یکی از محققان در این زمینه می‌گوید: «قرائن، شهادت می‌دهد که صدور این بخشنامه (منع حدیث) انگیزه سیاسی داشته و منظور این بوده است که در پرتو آن، امتیاز بزرگی را که آن روزها نصیب امیرمؤمنان علی(ع) شده بود، از بین ببرند؛ زیرا امیرمؤمنان(ع) هنگامی که پیامبر(ص) در قید حیات بود، کتاب‌هایی تألیف نمود که در آنها احادیث پیامبر را گرد آورد».[47] دو. شکنجه راویان حدیث منع حدیث به دوران بعد از رحلت پیامبر(ص) منحصر نشد، بلکه فتح باب و سنت سیئه‌ای برای دوران‌های طولانی و بهانه‌ای برای شکنجه و زندانی کردن راویان حدیث شد. تداوم آن سنّت ناروا را در این نمونه‌ها می‌توان دید:  1. دوران عثمان: ابن کعب گوید: «از عبدالملک بن مروان شنیدم که به اهل مدینه می‌گفت: شما سزاوارترین مردم هستید که به امر اول، ملتزم شوید. بر ما احادیثی از ناحیه مشرق می‌رسد که ما آنها را نمی‌شناسیم و تنها به قرائت قرآن طبق آنچه در مصحفتان آمده، ملتزم باشید که ما آن را قبول داریم و امام شما عثمان، فرایضی را با مشورت زید بن ثابت جمع آوری کرده است. پس هر چه آن دو (خلیفه) گفته‌اند، محکم سازید و هر چه از آن دو نفر نرسیده، اسقاط کنید».[48]  2. دوران معاویه: معاویه که به طور علنی دنبال ریشه‌کنی امامت و تشیع بود، بهترین بهانه را برای اجرای سنّت‌های ناروا یافته بود؛ کاری که خلفای قبل از او بناگذارده بودند.  رجاء بن مسلم گوید: «معاویه گفت: با حدیث، همان گونه که در عصر عمر بن خطاب بود، عمل کنید. به درستی که او مردم را از بیان حدیث رسول خدا ترسانید».[49]  3. دوران خلفای بنی امیه و بنی عباس: در دوران خلفای جائر بنی امیه و بنی عباس، نه تنها از نقل سنّت صحیح و روایات اهل بیت(ع) جلوگیری شد، بلکه ناقلان حدیث صحیح، به شدّت مورد تعقیب و آزار و شکنجه قرار گرفتند که به یک نمونه اشاره می‌شود:  محمد بن ابی عمیر، یکی از راویان شیعه، در دوران هارون الرشید دستگیر شد. او را در حبس به شدت زیر شلاق گرفتند تا مخفیگاه‌های راویان، شیعیان و محل پنهان ساختن احادیث را نشان دهد؛ ولی او از خود مقاومت نشان داد. فشار و شلاق دشمن بیشتر شد تا آنجا که نزدیک بود ابن عمیر به خواسته‌های دشمن تن در دهد که ناگهان صدای هم‌زندانی او «محمد بن یونس بن عبدالرحمن» او را به خود آورد که می‌گفت: محمد! از خدا بترس و صبر پیشه ساز تا از طرف خداوند فرجی حاصل شود. بدین روی، او مقاومت می‌کرد و بعد از چهارسال از زندان آزاد شد و دید که حدیث‌های دفن شده، از بین رفته‌اند. ابن عمیر دوباره همه را از حفظ نوشت.[50] سه. جعل حدیث جلوگیری از نشر حدیث، به وسیله خلفا مخصوصاً خلیفه دوم باعث شد که گروهی از ترس و عده‌ای در موافقت با خواست او، از نقل احادیث خودداری کنند که در نتیجه بخشی از احادیث و روایات، محو شد و به تدریج راویان هم از دنیا رفتند.  اشاره شد که حاکمان بنی‌امیه و گروهی از بنی عباس نیز از نشر حدیث جلوگیری کردند. از طرف دیگر، کسانی که بعد از شهادت امام علی(ع) قدرت را در دست گرفتند، نیازمند تایید و تحکیم مواضع خود بودند. از این رو، با دادن رشوه و پول، عده‌ای را برای جعل و ساختن احادیث به منظور تایید دستگاه حاکم و ردّ و تضعیف اهل بیت(ع) بسیج می‌کردند.  پیامبر اکرم(ص) نیز این امر را پیش بینی فرموده بود؛ چنان که از او نقل است:  «در آخرالزمان، گروهی از امّت، احادیثی را برای شما نقل کنند که شما و پدرانتان آنها را نشنیده‌اید. بر شما باد که از آنها دوری گزینید».[51]  سهل بن سعد از پیامبر نقل می‌کند که فرمود: «إِنّی فَرَطَکُم عَلَی الحوْضِ ... لَیرُدَّنَّ عَلی أقوامٌ أعْرِفهُم وَ یعْرِفونَنی، ثُمَّ یحالُ بَینی و بَینَهُمْ ... فَأقُولُ سُحْقاً سُحقَ لِمَن غَیر بَعْدی؛ من پیش از شما بر حوض وارد می‌شوم ... به راستی گروهی بر من وارد می‌شوند که من آنان را می‌شناسم و آنان مرا می‌شناسند، سپس بین من و آنها فاصله می‌شود (و از حوض دور می‌شوند) ... می‌گویم دورباد، دورباد کسی که (اوضاع را) بعد از من دگرگون کرد».[52]  البته این نکته را نباید از نظر دور داشت که سنگ آغازین جعل حدیث نیز در دوران خلیفه اول و دوم پایه‌گذاری شد و حدیث‌های دروغین چون: «نَحْنُ مَعاشِرُ الانبیاءِ لا نُورَّث؛ ما گروه انبیا چیزی به ارث نمی‌گذاریم»، « وَ لا تجْتَمع اُمَّتی عَلَی الخطاء؛ امت من بر خطا جمع نمی‌شوند» و یا «اَصْحابی کالنّجوُم بِایهِِمْ اِقْتَدَیتُم، اِهْتَدَیتُمْ؛ اصحاب من همچون ستاره‌اند. به هر کدام اقتدا کنید، هدایت می‌شوید»، برای تأمین اهداف سیاسی و اقتصادی ساخته شد؛ ولی بعدها این احادیث بازار داغ و گرمی پیدا کردند که به نمونه‌هایی از این گونه احادیث اشاره می‌شود:  1. ابوجعفر اسکافی می‌گوید: «معاویه عده‌ای از اصحاب و تابعان را وادار کرد که حدیث‌هایی در طعن و تبرّی از علی(ع) جعل کنند و برای این کار اجرت زیادی تعیین کرد و افرادی مانند ابوهریره، عمرو بن عاص، عروة بن زبیر ... را اجیر کرده بود».[53]  2. از ابوهریره در صحیحین (مسلم و بخاری) 5374 روایت نقل شده است و فقط بخاری 446 حدیث از او نقل کرده است؛ در حالی که ابوهریره فقط سه سال از زمان پیامبر اکرم(ص) را درک کرد و در زمان خودش به دروغ‌گویی متهم بود و به وسیله عمر به خاطر خیانت به بیت المال شلاق زده شد،[54] و او خود نیز اعتراف به جعل حدیث کرده است.  در صحیح بخاری حدیثی از طریق ابوهریره، از پیامبر اکرم(ص) نقل شده و در آخرش اضافه می‌کند: «فقالُوا ... یا أبا هریره سَمِعْتَ هذا مِنْ رَسُول الله؟ قال: لا هذا مِن کیسِ اَبی هُرَیرة؛ گفتند: ای ابوهریره! ایا این مطلب را از پیامبر شنیدی؟ گفت: نه، این سخن از کیسه ابوهریره است».[55]  از خود ابوهریره نقل شده که پیامبر اکرم(ص) فرمود: ...گروهی از اصحابم روز قیامت بر من وارد می‌شوند، پس از حوض (کوثر) دور می‌شوند. من می‌گویم: پروردگارا! اصحابم (هستند)؟ پس خداوند می‌گوید: تو نمی‌دانی بعد از تو چه بدعت‌هایی پدید آوردند. آنان ( از هدایت حق) به گذشته برگشتند».[56]  جالب است بدانید بخاری که صد سال بعد از امام صادق(ع) از دنیا رفته، یک حدیث هم از امام صادق(ع) نقل نکرده و حتی از نقل حدیث متواتر ثقلین نیز دوری جسته است. امام حسن (ع) و امام حسین(ع) را حتی به عنوان راوی به حساب نیاورده و از حضرت فاطمه(س) که معصوم است، فقط یک حدیث نقل کرده است. این در حالی است که از عایشه، 242 و از ابوهریره، 446 روایت آورده است!![57]  نتیجه چنان روشی آن است که ابن حجر با همه تعصباتش می‌گوید: «حفاظ، 110 حدیث صحیح بخاری را که 32 حدیث آن را مسلم نقل کرده، مورد تردید قرار داده‌اند». آن گاه اضافه می‌کند که «بیشتر رجال احادیث بخاری، ضعیف هستند».[58]  وقتی وضع صحاح، آن گونه باشد، غیر صحاح چه وضعی خواهد داشت؟ خواننده خود می‌تواند به خوبی حدس بزند.  3. انس بن مالک می‌گوید: رسول خدا(ص) فرمود: «من هیچ یک از اصحاب خود، جز معاویة بن ابی سفیان را هشتاد و یا هفتاد سال نمی‌بینم و بعد از آن او را می‌بینم در حالی که رحمت خدا او را احاطه کرده. به او گویم: ای معاویه! او گوید: لَبَّیکَ یا محمد. به او گویم: در این هشتاد سال در کجا بودی؟ گوید: در روضه‌ای زیر عرش پروردگارم. او ب من مناجات می‌کرد و من با او مناجات می‌کردم و او مرا مورد تحیت قرار می‌داد و من او را مورد تحیت قرار می‌دادم و به من گفت: این، عوض آن دشنام‌هایی است که در دنیا به تو داده‌اند».[59]  آری، وقتی سنّت اصلی سوزانده و یا نقل و تدوین آن ممنوع شد، معاویه عرش‌نشین می‌شود! خطیب، بغدادی بعد از نقل این حدیث می‌گوید: «این حدیث، از نظر متن و سند باطل است و فرد جاعل، آن را از سریج بن یونس نقل کرده است».[60]  4. خطیب از ابن عمر نقل کرده است: «هنگامی که ابوبکر متولد شد، خدا به بهشت عدن خطاب کرد و گفت: به عزّت و جلال خودم سوگند، کسی که این مولود را دوست نداشته باشد، در تو وارد نخواهد شد». بعد می‌گوید: «این حدیث باطل است و در سند آن، دو نفر مجهول هستند».[61]  5. گاه احادیثی جعل شده‌اند که با تاریخ قطعی در میان مسلمین، سازگاری ندارد. مسلم در صحیحش!! به نقل از ابن عباس درباره فضایل صحابه می‌گوید:  «مسلمانان به ابوسفیان نگاه نمی‌کردند و او را به عنوان بزرگ خود نمی‌پذیرفتند. پیامبر اسلام فرمود: ای ابوسفیان! سه چیز را به من عطا کن. ابوسفیان گفت: با بهترین دختر عرب که ام‌حبیبه باشد، ازدواج کن! پیامبر قبول کرد. (ابوسفیان) گفت: معاویه را کاتب خود قرار بده. پیامبر قبول کرد. گفت: به من امر کن که با کفّار جنگ کنم. پیامبر هم قبول کرد».[62]  این حدیث با تاریخ قطعی اسلام، مخالفت دارد؛ چون اولاً ام‌حبیبه در مکّه به ازدواج عبدالله جَحْش در آمد و بعد از هجرتِ این زن و شوهر به حبشه و نصرانی شدن عبدالله، آن زن از عبدالله جدا شد و به ازدواج پیامبر درآمد. ثانیاً، ابوسفیان بعد از فتح مکّه، مسلمان شد، نه پیش از آن، و معاویه هم کاتب پیامبر اکرم(ص) نبود.[63]  جعل روایات تا آنجا پیش رفت که ساحت پاک پیغمبر(ص) را نیز مورد تعرّض قرار دادند. بخاری از ابوهریره نقل می‌کند  «روز عیدی، جمعی از گردشگران سودانی در مسجد رسول خدا جمع شده و با اسباب لهو و لعب مردم را سرگرم کرده‌ بودند. رسول اکرم(ص) به عایشه فرمود: میل داری تماشا کنی؟ عرض کرد: بلی، یا رسول الله. حضرت او را پشت خود سوار کرد؛ به گونه‌ای که سرش روی کتف آن حضرت و صورت او بر صورت مبارکش قرار گرفت. حضرت برای لذّت بردن عایشه، آنها را ترغیب می‌کرد که خوب‌تر بازی کنند تا اینکه عایشه خسته شد، آن گاه او را بر زمین گذارد».[64]  صدها نمونه از این گونه احادیث را در منابع اهل سنت می‌توان مشاهده کرد که راویان دروغ‌گو جعل کرده‌‌اند. اما به برکت وجود امامان معصوم، مجموعه‌های حدیثی شیعه، از چنان جعل‌هایی محفوظ مانده؛ هر چند در لابه‌لای روایات شیعه نیز روایات ضعیف و جعلی دیده می‌شود که خوشبختانه با معیارهای بیان شده از طرف امامان، قابل تشخیص‌اند.  امامان شیعه افزون بر بیان سنّت صحیح پیامبر، هر جا که فرصت یافته‌اند، روایات جعلی منابع عامّه را نیز بیان فرموده‌اند. به عنوان نمونه، به مناظره امام جواد(ع) با یحیی بن اکثم توجه کنید.  یحیی بن اکثم به امام جواد(ع) عرض کرد: ای پسر رسول خدا! نظر شما درباره این روایت چیست که (از اهل سنّت) نقل شده است: «خداوند جبرئیل را فرستاد تا از پیامبر(ص) بخواهد که از ابوبکر سؤال کند: ایا او از خداوند راضی است یا نه، با اینکه خداوند از او راضی است؟».  امام جواد(ع) با حفظ تقیه به ردّ روایت پرداخت و فرمود: من منکر فضیلت ابوبکر نیستم، ولی بر ناقل این سطور لازم است که طبق دستور پیامبر(ص) عمل کند. پیامبر اکرم(ص) در حجة الوداع فرمود: «بعد از من جاعلان حدیث فراوان می‌شوند. بدین جهت باید احادیث را بر قرآن و سنّت (قطعی) عرضه کنید. هر حدیثی که موافق قرآن و سنّت من باشد، به آن عمل کنید و اگر مخالف آن دو بود، بدان عمل نشود». این خبر موافق با قرآن نیست؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «ما انسان را آفریدیم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم و ما از رگ قلبش به او نزدیک‌تریم».  آن گاه چگونه می‌شود که خداوند از رضایت و غضب ابوبکر در مورد خود بی‌خبر باشد تا نیاز به سؤال داشته باشد؟ این عقلاً محال است.  یحیی گفت: روایت شده که ابوبکر و عمر، در زمین مانند جبرئیل و میکائیل در آسمان هستند؟ حضرت فرمود: در این حدیث هم باید دقّت کرد؛ چرا که آن دو فرشته از فرشتگان مقرّب بودند و لحظه‌ای از طاعت خدا جدا نشدند و هرگز خدا را معصیت نکردند و حال آنکه آن دو مشرک بودند، بعد مسلمان شدند و اکثر عمر خود را در شرک به سر بردند. پس چگونه می‌توانند همسان جبرئیل و میکائیل باشند؟  یحیی گفت: در روایات آمده که آن دو (ابوبکر و عمر) پیرمردان اهل بهشت‌ هستند. در این زمینه چه می‌گویید؟ حضرت فرمود: این هم محال است؛ چون بهشتی‌ها جوان‌اند و در آنجا پیرمردی وجود ندارد. این روایت را بنی‌امیه در مقابله با روایتی ساختند که می‌گوید: «حسن و حسین(ع) آقای جوانان بهشت‌اند».  یحیی گفت: نقل شده که عمر، چراغ اهل بهشت است. حضرت جواد(ع) فرمود: محال است؛ چرا که در بهشت، فرشتگان مقرّب، پیامبران، آدم و محمد(ص) حضور دارند، چگونه بهشت با نور آنها روشن نشده که نیاز به نور عمر باشد؟!  یحیی گفت: نقل شده که پیامبر فرمود: اگر من به پیامبری مبعوث نمی‌شدم، حتماً عمر مبعوث می‌شد. حضرت فرمود: قرآن راست‌گوتر از این حدیث است، آنجا که می‌فرماید: «و هنگامی که از پیامبران، پیمان گرفتیم و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم، و ما از ]همه[ آنان پیمان محکمی گرفتیم».[65]  چگونه پیمان خداوند عوض می‌شود؟ (از این گذشته) پیامبران یک چشم به هم زدن مشرک نشدند، چگونه کسی به رسالت مبعوث می‌شود که بیشتر عمر خود را در شرک به سر برده است؟!  یحیی گفت: در روایت آمده که پیامبر فرمود: اگر عذاب نازل شود، جز عُمر کسی از آن رهایی نمی‌یابد. حضرت فرمود: این هم محال است؛ چرا که خداوند برای نزول عذاب دو مانع ذکر کرده است: 1. وجود پیامبر اکرم(ص) در بین مردم؛ 2. توبه و استغفار،[66] و نه چیز دیگر»...[67]  این مناظره تنها یک نمونه است که نشان می‌دهد چگونه در موضوعات مختلف، روایاتی جعل شده‌اند. چهار. تغییر سنّت ممنوعیت تدوین حدیث و آثار مستقیم و غیر مستقیم آن در کنار دیگر بدعت‌ها، باعث شد که سنّت پیغمبر(ص) به سرعت در جامعه تغییر یابد و دگرگون شود. این نکته‌ای است که محدثان و مورخان اهل سنت نیز بدان اعتراف کرده‌اند و به نمونه‌هایی از سخنان آنان اشاره می‌کنیم.  1. شافعی از وهب بن کیسان نقل می‌کند: «کُلُّ سُنَنِ رسول الله قَدْ غُیرَتْ حَتَّی الصلوة؛ تمام سنّت‌های رسول خدا تغییر یافت، حتی نماز».[68]  2. زهری می‌گوید: «دَخَلْتُ عَلی أنَسِ بن مالک بِدَمَشْقٍ وَ هُوَ وَحْدَهُ یبْکی فَقُلْتُ ما یبْکیکَ قال لا أعرفُ شَیئاً مِمّا أدْرکْتُ اِلاّ هذِهِ الصَّلاةَِ وَ قَد ضُیعَتْ؛[69] در دمشق بر انس بن مالک داخل شدم، در حالی که تنها بود و گریه می‌کرد. گفتم: چه چیزی تو را به گریه واداشته است؟ گفت: چیزی جز نماز را نشناختم، ولی نماز (هم بعد از پیامبر، در دوران خلفا) ضایع شد».  3. مالک از جدنی نقل کرده: «ما أعْرِفُ شَیئاً مِمّا أدْرَکْتُ الناسَ إِلاالنِِّداءَ بِالصّلوةِ وَ قَد ضُیعَتْ؛[70] از مردم چیزی جز فراخواندن به سوی نماز را نشناختم و آن هم ضایع شد».  4. مسلم از مطرف بن عبدالله نقل کرده: «صَلّیتُ أناَ وَ عُمْرانَ بْنَ حَصین خَلْفَ علی بنِ أَبی طالِبٍ فکان إذا سَجَدَ کَبَّرَ وَ إذا نَهَضَ مِنَ الرکْعَتَین کَبَّرَ فَلَمّا انصَرَفَ مِنَ الصَّلاة قالَ أخَذَ عمران بِیدی ثُمَّ قالَ لَقَدْ صَلّی بِنا هذا صَلاة محمد(ص) أو قالَ قَدْ ذَکَّرنی هذا صلاةَ مُحمّد(ص)؛[71] من با عمران بن حصین پشت سر علی بن ابی طالب(ع) نماز گزاردم. پس این گونه عمل کرد که هر گاه سجده می‌کرد، تکبیر می‌گفت و هر گاه پس از خواندن دو رکعت پا می‌شد، تکبیر می‌گفت. وقتی آن حضرت نماز را تمام کرد، ـ مطرف می‌گوید ـ عمران بن حصین دستم را گرفت و گفت: این (علی(ع))، نماز محمّد(ص) را برای ما خواند، یا گفت این علی(ع)، نماز محمد(ص) را به یادم آورد.» معلوم می‌شود که حتی نماز هم تغییر یافته بود.  5. بخاری از عمران نقل می‌کند: «ما در بصره با علی(ع) نماز (جماعت) خواندیم. پس نماز خواندن او ما را به یاد نماز پیامبر(ص) انداخت».[72]  بخاری نیز روایت مطرف بن عبدالله و عمران بن حصین ر نقل کرده است. همه اینها نشان از تغییر سنّت در دوران خلفا دارد. پنج. پدیدآمدن مذهب‌ها وقتی سنّت اصلی با مرور زمان، در بین عامّه از بین رفت و جای آن را روایات جعلی و سلیقه‌ای گرفت و حاکمان نیز اهل‌بیت(ع) را نادیده گرفتند، خود به خود مذاهب مختلف و نحله‌های کلامی و فقهی متعددی مانند قارچ در جامعه اسلامی رشد کردند، امّا در مذهب تشیع که اهل بیت محوریت داشتند، چنان نحله‌هایی به وجود نیامد، مگر زمانی که مقبولیت تمامی امامان دوازده‌گانه زیر سؤال رفت.  وجود مذاهب و نحله‌های گوناگون در عرصه‌های کلامی، فقهی، تفسیری و ... از بدترین پیامد‌های منع نقل و تدوین سنّت پیامبر اکرم(ص) بود. اگر سنّت آن حضرت آن‌چنان که بیان شده بود، همچون قرآن، ضبط، ثبت و حفظ می‌شد، مذاهب و فرقه‌های بی‌شماری به وجود نمی‌آمد. شش.به وجود آمدن اختلاف پس از آنکه جعل حدیث باب شد و مذاهب و فرقه‌های کلامی و فقهی بی‌شمار به وجود آمد، اختلافات نیز در جامعه گسترش یافت و هر روز بیشتر از روز گذشته، هر کس و یا گروهی که از فرد دیگر خوشش نمی‌آمد و اختلاف سلیقه پیدا می‌کرد، با جعل حدیث، از آنان جدا می‌شد و گروه جدیدی را تأسیس می‌کرد. اگر در ریشه‌های پیدایش گروه‌ها و اختلافات دقّت شود، در می‌یابیم که بدعت‌ها، همیشه ریشه در انحراف از سنّت اصیل و اهل بیت(ع) داشته‌اند.  فاطمه زهرا(س) با سخنرانی‌ها و روشنگری‌های خود، تلاش‌های فراوانی را برای جلوگیری از انحرافات انجام داد. او حتی در این راه کتک خورد و فرزند خویش را تقدیم کرد و در پایان، جان خویش را داد تا سنّت و گفته‌های پیغمبر زنده بماند و انحرافات و سپس اختلاف میان مسلمانان به وجود نیاید. آن حضرت در سخنانی فرمود:  «اَما وَاللهِ لَوْ تَرَکُوا الْحَقَّ عَلی اَهْلِهِ وَ اتَّبَعُوا عِتْرَةَ نَبِِِیهِ لَما اخْتَلَفَ فی اللهِ اِثْنانِ وَ لَوَرِثها سَلَفٌ عَنْ سَلَفٍ و خَلَفٌ بَعْدَ خَلَفٍ حتّی یقُومَ قائِمُنا التّاسِعُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَین...؛[73] آگاه باش، قسم به خدا، اگر حق را به اهلش وامی‌گذاشتند و از عترت رسول خدا اطاعت می‌کردند، دو نفر هم درباره (حکم) خدا با یکدیگر اختلاف نمی‌کردند و امامت را، گذشته‌ای از گذشته‌ای و جانشینی بعد از جانشینی به ارث می‌برد تا قائم ما قیام کند که او فرزند نهم از اولاد امام حسین است...».  در یک کلام می‌توان گفت که نابودی احادیث پیامبر اکرم(ص) و جلوگیری از نقل آنها، بازار جعل حدیث و انحرافات را داغ کرد و در پی آن فرقه‌ها و نحله‌های گوناگون مذهبی به وجود آمد و برای همیشه، جامعه اسلامی را دچار اختلاف و از دانش اهل بیت(ع) محروم ساخت.  این وضع ت اواخر قرن اوّل هجری، یعنی تا زمان خلافت «عمر بن عبدالعزیز» (99ـ101ق.) ادامه یافت. عمر بن عبدالعزیز با اقدامی شجاعانه، این بدعت شوم را از میان برداشت و طی بخشنامه‌ای به منظور ترغیب محدثان و راویان به این کار، چنین نوشت:  «اُنْظُروا حَدیثَ رَسُولِ اللهِ فَاکْتُبُوهُ فَإنِّی خِفْتُ دُروْسَ العِلْمِ وَ ذِهابَ اَهْلِهِ؛[74] به حدیث رسول خدا(ص) نظر و دقت کنید، پس آن را بنویسید؛ زیرا بیم آن دارم که علم کهنه شود (و چراع آن خاموش گردد) و اهل آن از دنیا برود». جمع بندی منع نقل حدیث از سوی خلفا، زیان‌های جبران‌ناپذیری را بر جامعه اسلامی وارد کرد؛ نابودی احادیث نبوی، خود کنترلی شدید، تدوین نشدن کتاب‌های حدیثی در قرون اولیه، گرم شدن بازار جعل حدیث، به وجود آمدن فرقه‌های مذهبی، تشدید شدن اختلاف در درون جامعه اسلامی و ... از آثار شوم این حرکت بود.  اگر وجود مؤثّر اهل بیت(ع) و حضور و فداکاری راویان شیعه نبود، امروزه از بسیاری دستورهای اسلامی خبری نبود. پی‌نوشت‌ها [1] دانش‌پژوه کارشناسی.  [2] . لویس معلوف، ترجمه­ی المنجد، مترجم: احمد سیّاح، ج 1، ص 894، انتشارات اسلام، 1384.  [3] . فتح، 23.  [4] .الکلینی، الکافی، ج 5، ص 9، دار الکتب الاسلامیة، الطبعة الثالثة، 1367 هـ.  [5] . مظفر، محمد رضا، اصول الفقه، ج 2، ص 57 - 58، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامى حوزه علمیه قم، 1368.  [6] . المجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 2، ص 305، مؤسسة الوفاء بیروت، الطبعة الثانیة 1403 هـ. 1983 م.  [7] . احمدی میانجی، درسنامه اصول فقه مقارن، ص 203.  [8] . االحر العاملی، وسائل الشیعة، ج 27، ص 93، مؤسسة آل البیت(ع) لاحیاء التراث، الطبعة الثانیة، 1414 هـ. ق.  [9] .مهریزی، مهدی، آشنایی با متون حدیث و نهج البلاغه، ص 38، دفتر تحقیقات و تدوین متون درسی مرکز جهانی علوم اسلامی، چاپ دوم، 1378، به نقل از: معجم رجال الحدیث، ج 17، ص 249 و 253.  [10] . الهیثمی، نور الدین، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج 1، ص 152، دار الکتب العلمیة، بیروت، الطبعة 1408 هـ. 1988 م.  [11] . مجلسی، محمد باقر، پیشین، ج 58، ص 124.  [12] .احمد بن حنبل، مسند احمد، ج 2، ص 162، دار صادر بیروت، بی تا.  [13] .فصلنامه علمی تخصصی علوم حدیث، شماره سوم، بهار 1376، مقاله ی «صحیفه امیرمؤمنان(ع) قدیم ترین سند حدیثی» نوشته ی: محمد صادق نجمی، ص 41.  [14] همان، مقاله ی «تدوین حدیث(3) صحابه و کتابت حدیث» نوشته ی: محمد علی مهدوی راد، ص 12 – 40.  [15] . همان، ص 41، به نقل از منهج النقد فی علوم الحدیث، ص 40.  [16] . الذهبی، تذکرة الحفاظ، ج 1، ص 5، مکتبة الحرم المکی، بی‌تا.  [17] . الشهرستانی، وضوء النبی(ص) ج 2، ص 20، الطبعة الاولی، 1420 هـ.  [18] .النجمی، محمد صادق، اضواء علی الصحیحین، مؤسسة المعارف الاسلامیة، الطبعة الاولی، 1419 هـ.  [19] . تفسیر نمونه، ج 12، ص 274.  [20] . الاسراء، 88. همچنین مراجعه کنید به: قصص: 49، هود: 13، بقره : 23 – 24.  [21] .الحجر، 9. [22] . الشهرستانی، علی، منع تدوین الحدیث، ذار الغدیر، قم، الطبعة الاولی، 1425 هـ. 23] [تدوین القرآن، کورانی، دارالقرآن الکریم، قم، ص368.  [42] . کنزالعمّال، متقی هندی، ج15، مؤسسه الرساله، بیروت، ص291.  [25] . الطبقات الکبری، محمد بن سعد، بیروت، دارصادر، ج3، ص287.  [26] . مستدرک حاکم، ج1، بیروت، ص115.  [27] . همان.  [28] . تدوین القرآن، ص385.  [29] . همان.  [30] . تاریخ طبری، ج4، دارالمعارف، مصر، ص204.  [31] . تاریخ المدینة المنوره، ج2، ابن مشبة، دارالفکر، قم، ص691.  [32] . قصه مدینه، نظری منفرد، انتشارات سرور، ص334.  [33] . تاریخ المدینه المنوره، ج2، ص691.  [34] . ر.ک: قصه مدینه، ص334.  [35] . مستدرک حاکم، ج1، ص104.  [36] . همان، ج3، ص528.  [37] . طبقات ابن سعد، ج4، ص26 و 262.  [38] . ر.ک. اجتهاد در مقابل نص، مرحوم شرف الدین عاملی؛ مانند تحریم متعه و عقد موقت ، منع جمع بین دو نماز، نهی از گریستن و ... .  [39] . راستی این می‌توانست دلیلی برای سوزاندن آن همه احادیث باشد؟ خردمندان داوری کنند.  [40] . کنز العمال، ج15، ص285.  [41] . بحارالانوار، ج2، ص3؛ لئالی الاخبار، ج2، ص254.  [42] . طبقات ابن سعد، ج5، ص187 و 237.  [43] . کنزالعمال، ج5، ص237.  [44] . طبقات ابن سعد، ج5، ص187.  [45] . سنن ابن ماجه، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ص11.  [46] . همان، ص12.  [47] . سیره پیشوایان، ص329.  [47] . قصه مدینه، ص329.  [49] . تدوین القرآن، ص385.  [50] . رجال النجاشی، جامعه مدرسین، قم، چاپ چهارم، 1413 ق. شماره 887، ص326.  [51] . المستدرک، ج1، ص103.  [52] . صحیح بخاری، دار ابن کثیر، بیروت، 1414ق، باب 53، حدیث6212.  [53] . شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج4، ص143.  [54] . ر.ک: صحیح محمد بن اسماعیل بخاری، مکتبة الحمید احمد حنفی، مصر، کتاب البیوع و کتاب المزارعه.  [55] . صحیح بخاری، ج7، باب 1، بخش نفقات.  [56] . همان، باب53، حدیث6213، کتاب الرقاق.  [57] . احادیث بخاری و کلینی، هاشم معروف حسنی، ترجمه عزیز فیضی، مشهد، آستان قدس رضوی، ج1، ص132، 1373ش.  [58] . مقدمه فتح الباری، علی بن حجر عسقلانی، قاهره، داراحیاء التراث، ج1، ص407؛ ج2، ص81.  [59] . تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج9، بیروت، ص449.  [60] . همان.  [61] . همان، ج3، ص309.  [62] . صحیح مسلم، ج7، ص171.  [63] . ر.ک: الحدیث النبوی، جعفر سبحانی، مؤسسه امام صادق(ع)، ص40؛ سیره ابن هشام، ج2، ص396.  [64] . صحیح بخاری، ج2، ص120؛ ج1، باب «الرخصه فی اللعب»؛ شبهای پیشاور، سلطان الواعظین، ص223.  [65] . احزاب/7.  [66] . انفال/33.  [67] . احتجاج، طبرسی، ج2، انتشارت اسوه، قم، اول، ص481، 1413ق.  [68] . شافعی، اَلاُمّ، ج1، ص258.  [69] . صحیح ترمذی، ج3، ص352.  [70] . الموطأ ، ج1، ص93.  [71] . صحیح مسلم، ج2، ص8؛ باب اثبات التکبیر من کتاب الصلاة، ج1، ص169.  [72] . صحیح بخاری، ج1، ص200.  [73] . بحارالانوار، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ج36، ص353؛ ر.ک: احقاق الحق، ج21، ص26.  [74] . السنة قبل التدوین، عجاج خطیب، دارالفکر، قاهره، ص329. |